

# داستان تکمیل نشده تونل ۱

امید یعقوبی

۱ بهمن ۱۳۹۱

## ۱ تونل ۱

نشانه های بیماری در من محسوس بود ، اگر بخواهم بیماریم را با دلایل علمی بیان کنم باید پدیده ی فساد را در نظر آورم ، زمانی که دیگر خونی در جریان نیست ، بدن شروع می کند به فاسد شدن . وقتی آبی در جریان نباشد، شروع می کند به فاسد شدن .البته باز هم مثل همیشه برخی از جزئیات بی اهمیت از چشم من و شمای بیننده پنهان می ماند و نیازی هم نیست که خود را برای آن نگوهرش کنیم چون این هم از طبیعت ماست . هر آن چیز که در ابتدا ناخوشایند به نظر برسد به چشم ما مرده است یا باید بمیرد و به دور ریخته شود. اما من می خواهم از جاندارانی صحبت کنم که در این کثافت به دنیا می آیند، قارچها ، پشه ها ، کپکها ، غورباقه ها ، حتا جایی خواندم که نسل بشر نیز از همین آبهای کثافت زاییده شده است. البته بدون ذکر این مسئله نیز ، حدس اینکه جایی نسل ما به کثافت بر می خورد کار مشکلی نبود . من دچار بیماری شده ام ، امروز که از خانه ام بیرون رفتم همه چیز گویی از هم وار رفته بود ، یا انرژی درون هر چیز بود که گویی می خواهد آن را از درون ذوب کند ، چند نفری که از کنارم گذشتند انگاری واقعی نبودند ، یا انگاری زیر آب هستند و از بیرون به آنها نگاه می کنی ، یا شاید هم از درون ، که خیلی هم فرقی نمی کند. حقیقت این بود، که مشکل از من است . اول اینکه عینکم را نزده بودم و دوم به خاطر خواب زیادم که کمی مرا با واقعیت بیگانه کرده بود و در آخر هم این که در هنگام راه رفتن نمی توانستم تعادلم را حفظ کنم و تلو تلو می خوردم.